

حواشی ملا دوازده (۴)

نقد دیوان قائمیات

سیدعبدالرضا موسوی طبری*

اثر را همان «قائمیات» نهاد به علاوة عبارتی توضیحی؛ مثلاً مجموعه قصایدی از قرن هفتم (چیزی بیشتر یا کمتر). و سراینده و گردآورنده: حسن محمود کاتب. و یا سراینده: حسن محمود کاتب و... . به هر حال، عبارات روی جلد کتاب بهتر است حاکی و مخبر از کیف و کم متن و ماتن باشد.^۱



بعد از عبارات روی جلد می‌رسیم به مقدمه استاد ارجمند دکتر شفیعی کدکنی که هر چه می‌نویسد و هر جا و هر وقت، خواندنی و دلچسب و آموختنی است. در مقدمه این اثر نیز مجمل اما مفید به آثار اسماعیلی پرداخته شده، و آنچه ضروری می‌نموده در خصوص این مجموعه ظاهراً گفته شده است. اما پس از مقدمه، مجموعه‌ای از «واژگان» اثر را ذیل همین عنوان گرد آورده و شرح کرده‌اند که بسیار دقیق و عمیق و قابل استفاده و بعضاً قابل مناقشه است. عمده این دسته دوم از واژگان، اصطلاحات موسیقی است. استاد شفیعی کدکنی، که همواره عنایت خاصی به موسیقی و اصطلاحات آن در متون ادب فارسی داشته‌اند و دارند، برای دست یافتن به معنی این اصطلاحات و یا حتی صورت صحیح این واژه‌ها، گویا به متون کهن موسیقی ما — که الحمدلله اکنون سال‌هاست

دیوان قائمیات، حسن محمود کاتب، به تصحیح سید حسین جلالی بدخشانی، با مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰، انتشارات میراث مکتوب.

در اهمیت و ارجمندی این اثر، و سپاس و ستایش از مصحح، نویسنده مقدمه، ناشر و ارسال کننده آن هر چه بنویسم کم است و حق مطلب ادا نمی‌شود، فلذا عیب می‌جمله بگویم چه هنرش را آنان که چشیده‌اند خود می‌دانند. ضمن آن که این عیب‌جویی به حکم وظیفه‌ای است که ریاست محترم مرکز پژوهشی میراث مکتوب بر گردن حقیر افکنده‌اند و بنا به شیوه مرضیه خود در نقد آثار این مرکز همواره پیش‌قدم بوده‌اند.



عنوان کتاب اگر در پیشانی نسخه‌ها نیامده و حاصل ذوق و استنتاج حضرات از متن است می‌توان به این نحو در آن چند و چون کرد:

الف) اطلاق دیوان به مجموعه‌ای از آثار چند شاعر معمول و مصطلح نیست. (اگرچه لفظاً مرتبط است)

ب) در دیباچه مدون اثر از آن با عنوان کلی «مجموعه» و «اوراق» (ص ۳) یاد شده است و در متن نیز با عنوان «کتاب قائمیات» (ص ۲۳۶) و نه دیوان.

ج) می‌توان قید دیوان و مجموعه و کتاب را به کلی زد و عنوان

* پژوهشگر متون / musavi_tabari@yahoo.com

۱. اگر قرار باشد کاری به متن نداشته باشیم و تنها «ذوق» معیار باشد بنده جساراً «دیوان قیامت» را پیشنهاد می‌کنم بنا به سه حجت بالغه قاطعه:

الف) گویای محتوای متن اثر است همچنان که دیوان قائمیات.

ب) هم بر قیامت مورد ادعای حسن بن محمد و مجموعه اشعار مروجان و مبلغان اندیشه او اشاره دارد و هم ترکیبی با سابقه‌ای کهن‌تر در زبان و ادب فارسی است البته با ابهامی که در هر دو کلمه «دیوان قیامت» مشهود است.

ج) در خود اثر مورد بحث نیز، به گواهی «نمایه عام» انتهای کتاب، بسامد واژه قیامت به مراتب بیش از قائمیات است. واژه قائمیات در این کتاب تنها پنج بار تکرار شده (ر.ک: ص ۴۶۴) در حالی که واژه قیامت بیش از هشتاد بار (ر.ک: ص ۴۶۶). و شاید در زبان فارسی دیوانی را نتوان یافت که، به تناسب حجم و تعداد ابیات، بسامد واژه قیامت در آن به این حد باشد، پس از این رو نیز می‌توان مجموعه مورد بحث را دیوان قیامت خواند.

تبصره: اگر اطلاق دیوان را بر این مجموعه جایز بدانیم، از آنجایی که حسن محمود کاتب تنها سراینده اشعار این مجموعه نیست بلکه تدوین‌گر اشعار دیگران نیز بوده، از ارتباط «دیوان» و «مدون» نیز بهره‌مند می‌شویم.



بسیاری از آن‌ها همچون آثار ارموی، مراغی، قطب‌الدین شیرازی، بنایی هروی و امثالهم تصحیح و منتشر شده است — رجوع نکرده‌اند تا فی‌المثل در برابر واژه «عراق» همین‌قدر نویسند که: یکی از مقام‌های دوازده‌گانه در موسیقی قدیم ایران. هم از این رو در شرح واژگان قائمیات نیز اصطلاحات موسیقایی چیزی نصیب خواننده نمی‌کند. فی‌المثل توضیح ده مدخل (بزرگ، بساز، پردهٔ بربط، خارزیر، زیر و رود، عراق، قول، مثنی و نوا) از واژه‌های مربوط به حوزهٔ موسیقی با یک فلش (→) به مدخل «مثلث» ارجاع داده شده است. آن‌گاه ذیل واژهٔ مثلث آمده است:

مثلث: در اصطلاح موسیقی که به صورت مثلث و مثانی بسیار شایع است:

و جاوید المثلث والمثانی، دیوان حافظ. (ص ۹۳)

پس از این توضیح، دو بیت از قائمیات که این ده مدخل در آن ذکر شده نقل می‌شود:

مطربا بر پردهٔ بربط بساز آهنگ چنگ
وز عراق و راهوی قول و نوای خوش برآر
بزرگ مثنی و مثلث خار زیر و رود او
تا بخارد گلبن دنیا رگ جانم بخار

استاد در پانوشت اشاره می‌کنند که در متن: بزرگ بوده و ایشان نسخه‌بدل «بزرگ» را جایگزین کرده‌اند. در توضیح بزرگ نیز (که البته تنها مدخل توضیح داده‌شده از ده مدخل فوق است) آمده:

«ظاهراً کلمه در اصطلاح موسیقی بر وزن عروضی فعْلَن خوانده می‌شده است و با بزرگ (به معنی عظیم) ربطی ندارد. با این که نوروز بزرگ در شعر منوچهری وزن عروضی کلمه را نشان می‌دهد ← مثلث»

(ص ۶۹)

ولی محتمل است همان «بر رگ» که در متن آمده صحیح باشد، (حتی اگر کسی از کارکرد این لفظ در موسیقی بی‌خبر باشد به قرینهٔ واژهٔ «رگ» در مصرع بعد: تا بخارد گلبن دنیا رگ جانم بخار، به صحت «بر رگ» و سقم «بَر رگ» پی می‌برد) و خار در مصرع سوم از دو بیت مذکور امر است به خاریدن که به معنی نواختن است؛ چنان که نظامی می‌گوید:

ز خاریدن کوس خارا شکاف
پر افکند سیمرغ در کوه قاف
بنابرین «خار زیر» است نه «خار زیر» یا «خارزیر»، و در مصرع پایانی «به + خار» است در مقابل «گل» در واژهٔ گلبن.
استاد در برابر خارزیر می‌نویسد: «ظاهراً اصطلاح موسیقی است» (ص ۷۵).

اما باید گفت که نمی‌توان از «... خار زیر و رود او» یک‌بار مدخل «خارزیر» و یک‌بار مدخل «زیر و رود» بیرون آورد. در برابر زیر و رود هم استاد نوشته‌اند: ظاهراً اصطلاح موسیقی است (ص ۸۱). که به عقیدهٔ نگارنده «ظاهراً» در این جا بی‌وجه است و این اصطلاح مشهور و کاربرد آن در متون موسیقایی و همچنین منابع منظوم فارسی فراوان به چشم می‌آید و البته اختلافاتی در توضیح آن دیده می‌شود که این جا پرداختن به آن ضرورت ندارد. آنچه مسلم است این که، با توجه به فحوای بیت و اشتها این دو واژه، استعمال لفظ «ظاهراً» وجهی ندارد. بیت فرخی سیستانی را به یاد بیاوریم:

ما به شادی همه گوییم که ای رود بموی
ما به پدرام همی گوییم ای زیر بنال

(دیوان فرخی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، ص ۲۱۹)

باری، همین‌قدر توقف در این بحث (مدخل‌های مربوط به اصطلاحات موسیقی) کافی به نظر می‌رسد.



از دیگر مواردی که باید در آن توقف و تأمل کرد مواردی است که ایشان به سبب سال‌ها غور و تفحص در آثار عطار قرابتی میان تعبیر او و برخی اصطلاحات در این اثر دیده‌اند؛ فی‌المثل «کاژ و قرابه» را در این بیت:

کاژ و قرابه شد مَثَل و طرفه این زمان
ممشول این مثل به خیالی چنان منم

با «کالوی قرابه» در این بیت عطار:

چنین گفتا که خلق این زمانه
همه هستند کالوی قرابه

مرتبط دانسته و نوشته‌اند: «در فرهنگ‌ها کالو را به معنی نمونه، نقشه و قالب آورده‌اند» (ص ۸۸).

و در ادامه تفسیری از بیت عطار (به علاوهٔ بیت مابعدش)



ارائه کرده‌اند که به باور نگارنده چندان قابل قبول نیست؛ چرا که اساساً واژه کالو در این بیت مبهم است و شاید چیز دیگری باشد. اما در خصوص بیت مذکور در قائمیات و دو کلمه «کاژ» و «قرا به» تقریباً می‌توان مطمئن بود که کاژ در این جا به معنی دوبین (احول) و قرا به شیشه شراب (صراحی) است. در این صورت حکایت یا مثل آن را می‌توان در منابع دیگر، از جمله مرزبان نامه باب چهارم داستان پسر احول میزبان، سراغ داد؛ همان حکایتی که مولانا آن را به نظم در آورده:

گفت استاد احولی را کاندرا
رو برون آر از وثاق آن شیشه را
گفت احول: زان دو شیشه من کدام
پیش تو آرم؟ بکن شرح تمام
گفت استاد آن، دو شیشه نیست رو
احولی بگذار و افزون بین نشو
گفت: ای استا مرا طعنه نزن
گفت استا: زان دو، یک را در شکن
چون یکی بشکست، هر دو شد ز چشم
مرد، احول گردد از میلان و خشم
شیشه یک بود و به چشمش دو نمود
چون شکست او شیشه را دیگر نبود

(مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۷ تا ۳۳۳)

یا در این بیت:

هم تو کنی مغفرت که اهل هدی را
از در غفرانت بوی [و] بار برآمد
استاد، با اطمینان، واوی بعد از کلمه بوی اضافه کرده و ذیل آن
مرقوم داشته‌اند که عطار در الهی نامه گفته است:
بزرگی را که بوی و بار باشد
برش بنشین کائر بسیار باشد

(ص ۷۰)

اما از آن جایی که بیت قائمیات بدون واو افزوده نیز معنایی روشن (و بلکه روشن‌تر) دارد نمی‌توان اطمینان داشت که در این جا هم تعبیر بوی و بار (به معنی فایده و ثمر یا تأثیر؛ به قول جناب دکتر شفیعی) مورد نظر شاعر بوده است.

باز هم مواردی هست که قطعاً دکتر شفیعی، با یک بار مرور متن، خود بیش از هر کسی در تنقیح و تکمیل آن

صلاحیت دارند. نگارنده در پایان این بحث تنها به یک مدخل اشاره می‌کنم که البته در این کتاب نقش اساسی دارد و فراوان تکرار شده است؛ فلذا پرداختن به آن و نتیجه گرفتن از بحث (حتی اگر به اطناب کشد) چندان بی‌فایده نیست.
در مدخل «علی ذکره السلام» که ابتدا با فلشی ارجاع داده شده است به «ذکره السلام» (مدخلی که در بخش واژگان مصدر به ذال دیده نمی‌شود) آمده است:

نعت [متن: نعمت] و ادعیه برای امامان اسماعیلی در ادوار مختلف یکسان نیست. عبارت علی ذکره السلام ویژه امامان دعوت قیامت است با یک استثنا که این دعا در مورد علی علیه السلام امام اول شیعیان نیز – باین اعتبار که بردارنده علم قیامت است – به کار برده شده ← (روضة تسلیم، ص ۱۹۷).

اضافه می‌کنم که ظاهراً جناب استاد شفیعی قرائت دیگری هم از عبارت علی ذکره السلام دارند چنان که در صفحه بیست و نه می‌نویسند: محمد بن علی، ذکره السلام.

در صفحات دیگر نیز به ویرگولی در همین جا (بین علی و ذکره) و نیز ضمّه بر سر راء و هاء برمی‌خوریم:

شام شرایع نبوی، جمله اوفتاد
تحت الشعاع نام علی، ذکره السلام

(ص ۵۲)

و در صفحه بعد نیز (۵۳) ایضاً. اما در پائین همین صفحه عبارت به گونه‌ای دیگر آمده است:

محمد بن علی ذکره السلام

و حیرت‌آورتر از همه در صفحه چهل و هفت می‌خوانیم:

یا اشاره‌ای که ... به مسأله اعلام ظهور «دور قیامت» از سوی علی «ذکره السلام» دارد: نشنیده‌ای مگر که علی ذکره السلام ...

قطعاً این دوگانگی، که معلوم نیست بر اثر چه حادثه‌ای رخ داده، خواننده را سردرگم خواهد کرد. آنچه مسلم است این که «علی ذکره السلام» به تنهایی لقب یک شخص است و آن حسن بن محمد بن بزرگ امید است و لاغیر؛ چنان که صاحب تاریخ گزیده (به تصحیح عبدالحسین نوایی، ص ۵۲۳) می‌نویسد:

خواننده‌ام که حسن را «علی ذکره السلام» لقب [دادند] و «خداوند» خطاب کردند و مسلمانان قزوین او را



«کوره کیا» خوانند.

همان گونه که در متن قائمیات نیز مکرر مشاهده می شود این لقب به سبب اشتها چنان غلبه می کند که دیگر نام حسن ذکر نمی شود بلکه بیان تنها علی ذکره السلام کفایت می کرده است. بنابراین محمد بن علی ذکره السلام یعنی محمد بن حسن.

و حتی همین محمد بن حسن که ادامه دهنده و مقوی اندیشه حسن بن محمد است — و به قول حمدالله مستوفی «کار الحاد (شما بخوانید «دعوت قیامت» که از سوی حسن بن محمد صورت یافت) در زمان او قوت گرفت» — در این لقب با او شریک و سهیم نیست، پس این عبارت نمی تواند «ویژه امامان دعوت قیامت» باشد.

درباره کاربرد این عبارت در خصوص دیگران هم — که البته به این متن اسماعیلی مربوط نیست و در قائمیات هر جا این عبارت است همان حسن بن محمد است — علامه قزوینی پیش تر و بیش تر توجه داده است. (ر.ک: یادداشت های قزوینی، ج ۶، ص ۵۰)

در برخی توضیحات هم، اگرچه اشکالی دیده نمی شود، بد نیست دقت بیشتری شود. فی المثل در صفحه هشتاد و هفت می خوانیم: «عمر: مشدد که از خصایص متون کهن است» بی شک استاد خود بهتر می دانند که تخصیص «منظوم» و شاید «فارسی» در این عبارت ضروری است؛ چرا که تنها در منظومات، به اقتضای وزن، عمر به میم مشدد می آمده و نه در منثورات. تخصیص دوم که البته عجلالتا بی هیچ تحقیقی عرض می کنم و به آن هیچ گونه اطمینانی ندارم، فارسی بودن متن است یعنی شاید در شعر عرب شاهدهی برای آن نتوان یافت. در هر حال بد نبود اگر، به جای متون کهن، «متون منظوم فارسی» ذکر می شد.

بررسی مقدمه جناب استاد را همین جا خاتمه می دهم تنها این نکته را می افزایم که حرف «ی» که در متن قائمیات در موارد متعدد به جای کسره اضافه عمل می کند بهتر است از بخش واژگان به ویژگی های زبانی (ص ۵۶)، که پیش از واژگان است، انتقال داده شود. چند نمونه هم نگارنده یافته است:

(بیت ۸۳۲، رهی به جای ره):

که گوید از ره غفران زبان رحمت تو
که بنده خاک رهی بندگان حضرت ماست

(بیت ۲۴۴۹، پرتوی به جای پرتو):

ز آتش عدلت چنان ترسان که گویی پیش اوست
پرتوی خورشید تابان پرده ای مانند قار

(بیت ۲۴۹۲، گهی به جای گه):

کاندر صبح چون بکشی یک دو می گران
اندر خمار سر بنهی تا گهی سحر



پس از مقدمه و بخش واژگان (تألیف جناب دکتر شفیع)، مقدمه مصحح، یعنی جناب سید جلال حسینی بدخشانی، آمده است. این مقدمه نیز خواندنی و دل انگیز است که چنانچه بخوانید از حظ آن نیز بهره مند خواهید شد؛ اما راقم این سطور عجلالتا به چیزی جز آنچه مستقیماً با متن حاضر ارتباط می یابد کاری ندارد. باری، در این مقدمه معلوم می شود که مصحح محترم متن را بر اساس سه نسخه تصحیح کرده است، اما روش تصحیح چگونه بوده است؟ ایشان در توضیحی در چند سطر چنین می نگارند:

در ضبط کلمات از نسخه «نخا» و در موارد فقدان قصیده در «نخا» از ضبط «نخ» پیروی شده است. اشتباهات املائی در ضبط کلمات بدون گزارش نسخه بدل اصلاح و مواردی که اختلافات نسخ در معنی تأثیر داشته اختلافات در پانویس گزارش گردیده است. در «نخا» اکثر کلمات بدون نقطه، کاف و گاف بدون سرکش، خواست و خواستن به شکل خاست و خاستن، زبان به شکل زفان، خورشید به شکل خرشید، و نباید به شکل نیاود ضبط شده که در متن حاضر شکل متداول کنونی آن ها به کار گرفته شده و از اختلافاتی که به دلیل نقطه گذاری پیش آمده تا حد ممکن صرف نظر گردیده است. مقدمه مصنف و پاره ای از عناوین قصائد در هم ریخته و گاه نامفهوم است، نسخه عکسی آن در این جا نقل شده تا خوانندگان خود در مورد آن قضاوت کنند. تصحیحات ارائه شده در متن حروفچینی شده حدسی و به قرینه متن اعمال گردیده است. در بسیاری از موارد که عناوین قصائد ناخوانا بوده همان شکل موجود در «د» یا «نخا» بدون نقل نسخه بدل مورد قبول واقع شده است.



ضبط همزه به شکل «ء» و «ی» «ئی» و «ای» در رسم الخط

«نخا» شواهدی دارد ولی در متن حاضر از رسم الخط متداول

کنونی پیروی گردیده است.» (صص ۱۱۷ و ۱۱۸)

البته آن طور که نگارنده این کتاب را تورق کرده است آقای بدخشانی در موارد متعددی خلاف آنچه گزارش فرموده‌اند عمل کرده‌اند که این خلاف، در بعضی موارد، شکر و سپاس دارد و در برخی موارد دیگر محل افسوس است. باین همه، من حیث المجموع، در تصحیح متن قائلیمات خوب از عهده برآمده‌اند، اما در ادامه خواهیم دید که این روش ویرایشی چه صدماتی به متن زده است.

پس از مقدمه مصحح تصاویری از برخی صفحات نسخه‌های مورد استفاده دیده می‌شود. بعد از آن دیباچه سراینده و گردآورنده اثر یعنی حسن محمود کاتب.

و بعد: جدول فهرست قصائد مطابق نسخه «د».

و بعد: فهرست قصائد و قطعات بر ترتیب قوافی آن‌ها.

و بعد: فهرست قصائد و قطعات بر ترتیب الفبایی بیت اول آن‌ها.

که تفاوت در فهرست اول و دوم نشان از آن دارد که ترتیب اشعار به هم خورده است و مطابق نسخه نیست که کاش می‌بود و اگر می‌بود فوایدی از آن حاصل می‌شد که به بخشی از آن جناب استاد شفیعی در مقدمه اشاره کرده‌اند. می‌شد که ترتیب اشعار مطابق نسخه باشد و فهرستی الفبایی بر اساس قوافی بر آن افزود تا جست‌وجو برای محققان آسان‌تر شود.

و اما متن

همین ابتدا بگویم که متن نیاز به ویرایش جدی دارد. پیش از هر کاری باید گیومه‌های بی‌مورد و مزاحم در این کتاب را، که تقریباً در همه صفحات به چشم می‌خورد، از میان برداشت. فی‌المثل می‌خوانید:

شد «مستمند عین» ۱ بقا «از بقای» ۲ او (ص ۳۵۶)

ظاهراً این گیومه‌ها به منظور تفهیم بهتر پانوشته‌هاست، اما بنده به عنوان یک خواننده متوسط الهوش عرض می‌کنم که نیازی به این گیومه‌ها نیست و حتی شاید در وهله نخست مزاحمت هم برای خواندن و فهم ابیات ایجاد کند.

دیگر، برای سهل‌تر و روان‌تر خواندن اشعار گذاشتن حتی یک

همزه ناقابل کارساز است:

کین عاجز شکسته بیچاره زان ماست (ص ۸۵)

یا حذف یک تشدید بی‌مورد:

تضاد کون عموم تشابه است درو (ص ۹۶)

یا تبدیل دنیا به دنیی:

تو را به دنیا و دین این شرف مدام بس است (ص ۱۰۰)

یا برداشتن نقطه‌های تاء گردک در:

[رحمة الله تعالى (ص ۳۵۵)]

و گذاشتن آن در:

قطب الدوله و الدین (ص ۲۵۱)

یا برای وصل کردن آمدن مواردی چون:

به عون الله (ص ۳۶۵)

یا برای فصل کردن آمدن مواردی چون:

گر خودی خویش بمی (به می) دانمی (ص ۴۰۵)

یا الف لام را در مصرع زیر انداختن:

از در اخوان الصفا تا ابد (ص ۴۰۶)

و یک لام اضافه کردن به:

حسن علی ذکره اسلام (ص ۱۰۶)

یا «به» را از میان به بام و عرش برداشتن:

ببام به عرش مناقب بر آی تا یابی (ص ۱۰۹)

یا «و» را از میان ندیم و ندامت:

قرین شرم و ندیم و ندامت آمده‌ایم (ص ۳۰۷)

یا آنچه را به آنچ تغییر دادن:

آنچه آمد این زمان هم ازین حکم و حکمت است (ص ۸۸)

یا سرکش حرف گاف را از سر کلمه گمان برداشتن:

بر سینه جهانی تیر از گمان گشاده (ص ۳۶۹)

و بر سر لفظ کل نهادن:

یا به کل پیغامی از فصل بهار آورده‌اند (ص ۱۵۹)

یا جای «که» و «تو» را عوض کردن:

این لحظه آن مبین که تو بعضی امورها (ص ۸۹)

یا واو عطف را از میانه برخی کلمات درآوردن:

گو خود دو باش قافیه الله و اکبر است (ص ۹۵)

و در میانه دو کلمه دیگر (عوض ضمه) جای دادن:

علم دانایی بهشت و جهل نادانی سقر (ص ۲۱۹)



و چندین مورد دیگر که طبعاً باید از ذکر جمله آن در گذشت. باری، از این موارد بسیار است که می باید اصلاح شود ان شاء الله. البته لطمه جدی به متن نزده است، اما در هر صورت اصلاح آن بهتر از اصلاح نکردن آن است. هر چند که جزئی و ناچیز باشد. به ویژه در متن منظوم جزئیات هم اثر جدی دارند. فی المثل همزه در کلماتی چون مبدأ و شأن بود و نبودش مهم است؛ چرا که در متون منظوم گاه این کلمات قافیه واقع می شوند. (و البته گاه در غیر موارد قافیه هم حذف همزه ضروری است) هم ازین رو در ابیات زیر همه جا «شأن» را بدون همزه یعنی به صورت «شان» باید نوشت و خواند:

حاکم به حکم نص الهی ز بدو کون
از بهر نظم و شأن قیامت محمد است

(ص ۹۰)

ای لو خلت در شأن تو ملک دو گیتی زان تو
جود وجود احسان تو یا رب تومان فریادرس

(ص ۲۵۷)

لیکن نیافتم به جهان در عبارتی
لایق به وصف و شأن علی ذکره السلام

(ص ۲۸۱)

در عوض در مواردی اگر همزه می بود زبانی حاصل نمی شد
مانند بیت زیر که البته همزه ندارد:

به حق صدق و اخلاص و نیاز آن کسی کو را
محمد گفت در شأنش که سلمان است خاص از ما

(ص ۴۵)



دیگر باید توجه به حفظ برخی ویژگی های زبانی مجموعه کرد. دکتر شفیع به درستی برخی از این ویژگی ها را یادآور شده اند؛ از جمله اشاره کرده اند که ابدال [و] و [ب] در زبان این مجموعه چشم گیر است. علاوه بر نمونه هایی که جناب استاد ذکر فرمودند مواردی هم در نسخه بدل ها می توان یافت. فی المثل در این مصرع:

از تبش هم زین نشان بیمار گردد وقت مرگ

(ص ۳۲۹)

که در نسخه نخا، که اقدم نسخ است، «توش» آمده. و «تو» به جای «تب» در برخی گویش ها هنوز رایج است چنان که «شو» به جای «شب» و «لو» به جای «لب».

نسخه نخا در موارد دیگر از این جنس هم باید انتخاب اول باشد. مثلاً:

آن نور تابناک درخشنده را ظلام

(ص ۸۳)

که در نخا «درفشیده» آمده و بهتر بود مصحح نیز همین را در متن بیاورد. ضمن آن که در این مجموعه مؤیدات دیگری هم برای این انتخاب هست:

آن نار درفشیده که از طور همی دید
نور دل آن نار درفشان حسن آمد

(ص ۱۵۳)

یا تفسان به جای تفتان در این بیت:

لطف تو گر به دوزخ تفتان نظر کند
در حال شعله هاش شود گلستان ها

(ص ۶۷)



اساساً جدی تر گرفتن نسخه نخا بسیاری از مشکلات این متن را رفع می کند. به شواهد زیر، که تنها مثنوی نمونه خروار است، عنایت بفرمائید:

– به فضل خود نگذاری که هیچ بر راهش
ز راه (نخا: رای) خود نهد ابلیس پای دام امروز

(ص ۲۵۷)

– بنمود لایزالی، از طور ذوالجلالی
در ملک لایزالی (نخا: بی زوالی) نور شب تجلی

(ص ۳۸۰)

– و گر با عقل او امری نباشد متحد گشته
(نخا: و گر با امر عقل کل نیابی متحد گشته)
مخوانش عقل کان یکسر خیالاتی ست شیطانی

(ص ۳۹۶)

– نبات نیز نداند که فعل (نخا: حس) حیوانی
برو به قوت خود در شرف بود والا

(ص ۳۰)

– بشکفت (نخا: نشگفت) اگر ز بهر ثنای (نخا: نثار) جناب تو
از شوق بر پرند گهرها ز کان ها

(ص ۶۷)

– ما تشنگان رحمت خود را دهی به فضل
آب حیات مغفرت از شربت نجات (نخا: چشمه حیات)



(ص ۷۹)

شاید نجات در این بیت مناسب‌تر از حیات باشد، اما آب از چشمه می‌دهند نه از شربت.
- غنچگان (نخا: دایگان) گل ز مهد غنچه‌ها طفلان نغز چون عقیق ناب و لعل آبدار آورده‌اند

(ص ۱۶۰)

- گویند فلان رفت و فلان بر اثر آمد خود واقف این حال نه کان از (نخا: نه که آن) حسن آمد

(ص ۱۵۳)

یادآوری می‌کنم که ردیف قصیده «حسن آمد» است نه «از حسن آمد».

- تو در مثنای (نخا: مساق) خداوندی و رحیمی خویش به جود نامتناهی به لطف نامحصور

(ص ۲۴۳)

- احباب را به فاتحه خیر می‌رسان (نخا: خرّمی رسان) بدخواه را به نایبه نیستی سپار

(ص ۲۰۵)

□

در مواردی هم به نظر می‌رسد اشتباه در خواندن متن رخ داده و کلماتی مصحّف پدید آورده است. مثلاً:

سلام باد برو کو پیاده مرغ طرب
ز آسمان بقا درکشد به دام امروز

(ص ۲۵۴)

پیداست که پیاده تصحیف بباده (به باده) است. یا مثلاً:

بدر حبش زخمه برگشای بر این جوش
نعره شادی ز شش جهات برآمد

(ص ۱۵۰)

گمان می‌رود الف «این» در مصرع اول نتیجه ویراستاری مصحح باشد و «برین جوش» تصحیف و تحریف «بزن خوش». «ی» در برگشای نیز می‌تواند بدخوانی «و» باشد.

بدر حبش! زخمه برگشا و بزن خوش
در جای دیگری از همین کتاب نیز به موردی مشابه برمی‌خوریم:

بدر حبش! خوش بزن و خوش بگو
کاشک من آن چوبک چوپانمی

(ص ۴۰۶)

یا مثلاً:

نهاد و می‌نهد اکنون به فضل و عدل به نوی
نظام کون و مکان را اساس کار محمد

(ص ۱۵۴)

که احتمالاً به نوی سر هم بوده و نقطه‌ها نیز جابه‌جا. نتیجتاً نُبوی باید خواند نه «به نوی». شاید هم حرف آخر این کلمه «ی» نباشد و «ت» باشد. والله عالم.
یا مثلاً:

وی با اثر غبار قهرت
جنت چو کثفته خاکدانی

(ص ۴۰۸)

آشکار است که کشفته صحیح است نه کثفته (؟)
یا مثلاً (منظور بیت دوم از ابیات زیر است):

دلیم به آن لب و دندان خوش ز جای بشد
وزان جواهر اندیشه گشت جان مملو
که تازه لؤلؤ ناب آمده است «لعل ترش»
و گر ز «لعل خوشاب» آمده است آن لؤلؤ
دو تا شده است مرا پشت کآن صنم با من
گرفت بار دگر سر ز ناز بر یک سو

(ص ۳۵۹)

به نظر می‌رسد «تازه» نباشد و «تا ز» باشد یعنی «ز» مخفف «از» است و بیت موقوف المعانی. ضمناً با توجه به نسخه‌بدل‌ها بیت را این‌گونه نیز می‌توان خواند که البته بنا به دلایلی نگارنده بر این قرائت اصراری ندارد:

که تا ز لولو ناب آمده است در خوشاب (نخا: درخشاب)
و گر ز در خوشاب (د: درخوش آب) آمده است آن لولو
دو تا شده است ... الی آخر
یا مثلاً می‌خوانیم:

چو نیست طاقت حالت به جرعه قانع باش
که بوی جرعه آن جان‌فزای جام بس است

(ص ۱۰۰)

در نسخه‌بدل به جای «حالت» آمده: «خامت»، که یحتمل تصحیف «جامت» (= جام ترا) است.

باری، از این نمونه‌ها باز هم هست که البته باید نسخه‌ها را دقیق بررسی کرد تا ببینیم مشکل از خوانش مصحح بوده



است یا از نگارش کاتب.

محمد بن حسن آن که هست و بُود [و بُود]

به نور موهبتش چشم عقل و جان بینا

□

(ص ۵۳)

در پانوشت می خوانیم که: «د، نخا: به جای حسن، «سلام الله» که مخفف علی ذکره السلام است.

خب، همین صحیح است:

محمد بن سلام الله آن که هست و بُود

دیگر می خوانیم:

جهان بی خبران است و روز بی خطران

نه روزگار جهان دیدگان [دل] آگاه

(ص ۳۷۵)

البته محال نیست که در اصل چنین بوده باشد، اما عجالتاً، آنچه از مطالعه سرسری بخش هایی از کتاب قائمات دستگیر این بی هوش و حواس شده است، بسامد لفظ «جان» در این مجموعه به مراتب از «دل» بیشتر است. ضمن آن که قرابت موسیقایی جان و جهان خودبه خود ما را به این گزینش رهنمون است:

نه روزگار جهان دیدگان جان آگاه

□

اغلاط تایی نیز باید به دقت رفع شود. ده نمونه تبرکاً عرض می کنم تا سهم خود را ادا کرده باشم. گفتنی است صورت نخستین غلط است و صورت ثانی صحیح: حدث / حدیث (ص ۴۵) تار / تارش (ص ۶۹) آش / آتش (ص ۷۰) شعله وار / شعله وارث (ص ۷۰) عب / عیب (ص ۷۱) بگذارند / بگذراند (ص ۸۰) درست / دست (ص ۱۰۸) حجیم / جحیم (ص ۱۳۷) آستانمی / آسانمی (ص ۴۰۶) ابن تمنی / این تمنی (ص ۳۸۲)

□

مشکل وزنی بعضی مصرع ها کاملاً آشکار است و البته شاید نیمی از آن به اندک تأملی قابل ترمیم و تصحیح: الهی از دل من آگهی که محق (ص ۵۲) کان در وجود همچو جبالیت است را سیات (ص ۷۸) حسن ز ورطه دردهای پیچیده (ص ۸۳) اندر شرف ز مدد بر مدار زد (ص ۱۳۹)

در مواردی نیز اجتهادهای بی ربطی، علی رغم وجود ضبط مشترک نسخه ها، صورت گرفته که لازم است به صورت مضبوط در نسخ بازگردد. فی المثل می خوانیم:

یک ره ز نفس ناطقه کن لعل و پس به فکر

غوصی کن و بر آر ز دریای جان گهر

(ص ۲۴۵)

در پانوشت آمده است: «در همه نسخ: سنگ ناطقه»

و اصح، بلکه صحیح، همین است؛ چه ارتباط سنگ و لعل و گهر را البته باید در نظر داشت. وانگهی این ترکیب در جایی دیگر از همین مجموعه نیز تکرار شده است:

تأثیر آفتاب کرامات قائمی

سازد ز سنگ ناطقه یاقوت احمرم

(ص ۲۹۵)

یا به این بیت توجه کنید:

جانی ز فیض و فضل و خودت بخش و پس بر آر

جانی نه جان ازین تن زار نزار من

(ص ۳۳۴)

در پانوشت آمده است:

د، نخ: جانی ز فصل و فیض خودم؛ کلمه «خودم» قیاساً به «خودت» اصلاح شد.

از این که مصحح نقطه حرف «ض» را در فصل بر جای خود نهادند سپاسگزاریم و به پاس این دقت ما نیز حرف «و» را از میان فصل و خودت برمی داریم، اما خودم در این بیت «خود من» نیست که شائبه انانیّت و خودپرستی پیش بیاورد (؟) بلکه «خود مرا» است و خود ضمیر مشترک است میان متکلم و مخاطب و غایب و این جا البته مخاطب. بی آن که نیاز به اضافه کردن حرف «ت» باشد، چنان که وقتی می گوئیم خود دانی یعنی تو خودت می دانی، پس مصرع را این طور باید به شکل اصلی باز گرداند:

جانی ز فیض و فضل خودم بخش و پس بر آر

بعضی از اضافات نیز یا غیر ضروری است و یا می توانست بهتر و مناسب تر انتخاب شود. مثلاً به این بیت توجه کنید:



آن کعبه کحال به نامه اجلال (ص ۱۵۳)

و گر نه من و من شکل من نمای به من (ص ۳۷۷)

ز حکم عقل همه چون نگار روی دیوارند (ص ۴۱۳)

از این میان می توان مصرع های زیر را به قطع و یقین چنین اصلاح کرد:

– کان در وجود همچو جالیست راسیات

– حسن ز ورطه این (یا: ز واسطه) دردهای پیچیده

– ز حکم عقل همه چون نگار دیوارند

□

در پایان انتظار بجایی است که بخواهیم جناب حسینی بدخشانی از برخی پیشنهادهای جناب شفیعی در مقدمه استقبال و همچنین برخی اصلاحات ایشان را در متن اعمال

□

حواشی نگارنده بر این کتاب مفصل تر از آن است که استخراج، تحریر و تدوین شد؛ اما تقریباً از هر جنس و قماش نمونه هایی عرض کردم تا ان شاء الله مصحح ارجمند کتاب قائمیت، در چاپ دوم، اثری منقح تر تقدیم دوستداران ادب فارسی کند. در خصوص مختصات نگارشی و نگرشی این مجموعه نیز سخنانی هست که «این زمان بگذار تا وقت دگر».

■

شرح التعرف لمذهب التصوف

مؤلف: ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری

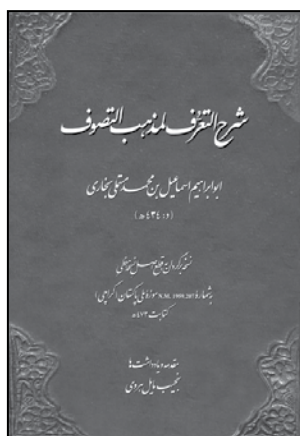
مقدمه: نجیب مایل هروی

بها: ۱۶۰۰۰ تومان

سال انتشار: ۱۳۹۲

این نسخه که در موزه ملی پاکستان نگهداری می شود، پس از نسخه منحصر به فرد «الابنية عن حقائق الادوية» به خط اسدی طوسی دانشمند سده پنجم هجری قمری، دومین نسخه موجود کهن پارسی است.

مؤلف این اثر ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری است. اسمعیل مستملی بخاری بی تردید از زمره پس روان محمد کلابادی بخاری (د ۳۸۰ هـ. ۹۹۰ م. یا ۳۸۴ هـ. / ۹۹۴ م.) مؤلف التعرف لمذهب التصوف را در جمع اصحاب کلابادی فراگرفته و نیز بر اثر خواستاری اصحاب کلابادی، به گزارش و شرح اثر شبخش اهتمام کرده است. این نکته را نه تنها از نقد داخلی شرح التعرف می توان برگرفت بلکه قراین متواتر تاریخی در میان خواجگان از سده چهارم تا قرن نهم هجری بر آن تأکید دارد و آن را تأیید می کند.



دوره دوم، سال ششم، شماره پنجم و ششم، آذر - اسفندماه ۱۳۹۱